

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان
دوره دهم، شماره بیستم و بیست و یکم (ویژه نامه اصفهان)
بهار و تابستان ۱۳۷۹، صص ۳۶ - ۲۷

شهر، شهران، شهر و فیروزان، شهرورد

استاد محمد مهریار*

چکیده

در گوش تا گوش ایران و در اطراف هر شهری جداگانه امکنه و بقاعی هست که در حال حاضر معنی نام آنها آشکار نیست. یکی از دو صورت قابل تصور است. نخست اینکه واژه‌ها معانی بی داشته است در هنگام نامگذاری که بسیاری از آنها اینک برای فارسی‌زبانان ناشناخته است و یا اصلاً معنی نداشته. فرض دوم به کلی غلط است و نیاکان ما بر روی زیستگاههای خود که رنج بسیار در ساختن آنها برده‌اند تا در این سرزمین خشک و بی آب و علف، این شهرها و دیه‌ها را بنا کرده‌اند نام مهمل و ناپسند نمی‌نهادند بلکه محل را عزیز و گرامی می‌شمرده و بهترین نام را بر آنها می‌گذاشتند. ممکن است برخی از این نامها در حال حاضر برای ما ناشناخته باشد و باید کیفیات و قواعد تطور لغات را در باره اینها رعایت کرد و سعی نمود آنها را به اصل و بنیاد نخستین زبان رساند و یا نزدیک کرد و در این صورت است که ما به معانی این نامواژه‌ها پی می‌بریم. البته در این نامگذاریها اصول دیگری را هم ملاحظه می‌کرده‌اند که در اینجا مجال ذکر از آنها نیست.^۱ از جمله این نامهای دلاویز و فاخر یکی هم شهر است که ما در این مقاله به توضیح

*- عضو هیأت علمی و معاون اسبق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.

آن می‌پردازیم. باید دانست که با واژه سهر ترکیبات دیگری هم آمده است و معمولاً وقتی یک کلمه زیبا نام جایی قرار می‌گیرد، مطلوب نظر آریایی می‌شود و در جاهای دیگر نیز خود آن را و یا ترکیبی از آن را برای اسم‌گذاری امکنه به کار می‌برد. مثلاً از واژه سهر، سهران و سهرانچی و برخی دیگر آمده است. در این مقاله ما برخی از آنها را نام می‌بریم و ضمناً آن محل را با موقعیت طبیعی، اندکی از جغرافیای تاریخی و خلاصه‌ای از وضع اجتماعی آن معرفی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی

شهر، سهران، شهرویه، سهرانچی، شهرورد

مقدمه

قبل از آغاز سخن باید بگوییم که در زبان فارسی و در عادت و شیوه اخلاق پارسی‌زبانان ساکن فلات ایران، هیچ‌گاه معمول نبوده است که نامی مهمل و بی‌معنی بر محل سکونت و زیستگاه خود بگذارند، و یا افراد آدمی را به نامی مهمل و بی‌معنی بنامند. پس این قاعده عام را در فقه‌اللغه نامهای امکنه کهن و نامبرداران گذشته، باید به خاطر داشت که نام هر شخص و هر جا به شرط سابقه قدمت، حتماً معنی دارد. نام ناموران بزرگ ایران، از رستم و فرامرز و گشتاسب و لهراسب و گرشاسب و غیره و غیره همه معانی خاص دارد که در این مقاله بحث در باره آنها مورد نظر ما نیست. در مورد امکنه و شهرها نیز همچنین است، ولی مع الأسف بسیاری از نامهای زیستگاههای نیاکان کهن ما و همچنین شهرهای تاریخی و دینه‌های ما از نظرها پوشیده مانده و ما از آنها اطلاع چندانی در دست نداریم. از این قاعده مفید که بگذریم، باید به خاطر داشت که نام اشخاص و امکنه، بیشتر حسب علاقه حال و محل، البته محکوم به قواعد اشتقاق و تطوّر لغات می‌باشد. بنابراین اگر نام بعضی از افراد و امکنه و بقاع بر ما پوشیده است، باید دانست هنگامی به معنای واقعی آن پی خواهیم برد و همچنین تاریخ آن را بر حسب تناسب مکان و زمان درخواهیم یافت که مطابق اصول و قواعد تطوّر زبان، آن را تجزیه و تحلیل و تقطیع کنیم. چون این مقدمه دانسته شد، اینک بر سر سخن می‌رویم و می‌گوییم که در اطراف اصفهان، و به ناچار در اصفاع و اکناف کشور، اسامی کهنی وجود دارد که در حال حاضر

ممکن است برای ما بی معنی جلوه کند، ولی هم دارای معانی خوب و دلکش می باشد و هم بخشی از تاریخ مملکت را روشن می دارد و از همه مهمتر، سیر تطوّر واژه های پارسی و تغییرات اسامی را نشان می دهد؛ از آن جمله است در اطراف اصفهان، که بیشتر به آن خواهیم پرداخت، دیه بزرگی به نام شهر و فیروزان. شهر و فیروزان به ضمّ سین که اینک همواره با هم تلفظ می شود، نام دو دیه مجزاً از یکدیگر است که به علت قرب جوار به هم پیوسته و از آنها به یک نام یاد می شود. در سوابق ایام ظاهراً فاصله این دو زیادتر بوده است و جهانگردانی همچون ابن بطوطه که از آن گذشته اند، آن را به نام فیروزان یاد کرده اند (۱/ص ۲۴۵) نه با نام شهر و فیروزان. در تلفظ عامه امروز و برحسب تداول اصفهان، آن را «شیریزون» تلفظ می کنند. (حسب تداول عامه اصفهان، «الف» ما قبل آخر، به صورت اماله با «واو» تلفظ می شود و «آن»، «اون» به گوش می رسد. مثل حمام/حموم، تهران/تهرون). بر حسب دفاتر «جزء و جمع» مالیاتی که مدرک مهمی برای باز شناخت نامهای امکنه قدیمی است، این محل شهر و فیروزان نامیده شده است. با اندکی توجه می بینیم که واژه شهر و فیروزان هر دو قدمت خود را داد می زنند و از همین نظر و به ملاحظه این قدمت، به مطالعه و جست و جوی معنی آن می پردازیم. دیه «شهر و فیروزان» بر حسب سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ (که مدرک آن در دست ما است) ۷۰۰ خانوار جمعیت داشته است. (۴/ص ۱۵۰) این دیه یا دو دیه بزرگ، امروز جزء دیه های بخش گرکن شمالی شهرستان فلاورجان اصفهان می باشد^۲ که ناحیتی است بسیار سرسبز و دلاویز، حاصلخیز و آباد در جنوب باختری اصفهان، افتاده بر کنار زاینده رود با هوایی خوش و آبی گوارا و محصولی فراوان. توصیف وضع حاضر آن چندان مورد نظر ما نیست، بلکه به گذشته و تاریخ آن و از همه بالاتر به نام آن می پردازیم. در افواه مردم اصفهان جاری و شایع بود که شاهزاده ظلّ السلطان، حاکم خودکامه، بدکار، دلسنگ و جابر اصفهان - که بین سالهای ۱۲۹۱ تا ۱۳۰۵ هجری قمری بر اصفهان حکومت می کرد - در این محل شهر و فیروزان، گنج بزرگی یافت و کسانی را که از آن آگاه شدند به دست آورد و کشت تا این راز مخفی بماند. (۳/ص...) به هر حال این دو دیه به هم پیوسته کنونی که در روزگاران گذشته دو نام تاریخی داشته است، از مراکز تمدن و حضارت گذشته ایرانی بوده است، ولی در حال حاضر تمدن غرب و شهرگرایی آن را ربوده است و اینک از آن تمدن و سابقه اثر چندانی موجود نیست فقط از دوره

نسبتاً قدیم اسلامی مسجدی در آن وجود دارد زیبا و نظربا. یاقوت حموی از این شهر و مسجد آن با تعجب و زیبایی یاد می‌کند و می‌گوید: «شهر، قریه کبیره ذات جامع ملیح و مناره، من قری اصبهان، ثم من ناحیه خان لنجان».^۳ از این مسجد که بگذریم دیگر از قدیم چیزی در آن نمی‌بینیم. در خود دیه لهجه و زبان خاصی وجود ندارد و اماراتی نیز از قدیم باقی نمانده است. بیشتر ساختمانهای محل از خشت و گل و تیرهای چوبی است. اقتصاد آن در حال حاضر شکوفا و آینده آن نوید روزهای بهتری را می‌دهد.

حال که اجمالاً آن را معرفی کردیم، به نام آن برمی‌گردیم. در دور و بر اصفهان، مکنه و محال بسیاری به این نام (شهر) نامبردار است و خود این کیفیت تلفظ و ترکیب کلمه (هم شهر و هم فیروزان و شهر البته بیشتر) نمایانگر قدمت آن است. ببینیم «شهر» یعنی چه؟ در قدیمترین جایی که واژه شهر به این صورت آمده است، نام سهراب قهرمان داستانی شاهنامه است.

چو خندان شد و چهر شاداب کرد / ورا نام تهمینه سهراب کرد

بر حسب یکی از قواعد تطور زبان که حروف کلمه جای خود را عوض می‌کنند و یا به هم تبدیل می‌شوند، کلمه سهراب همان «سرخاب» است. حقیقت آنکه اگر به خط پهلوی سهراب را بنویسیم، نظر به وحدت علایم، «سرخاب» خوانده می‌شود. بنابراین این کلمه «شهر» همان «سرخ» است که اطلاق آن بر مکان بیهوده نیست. اگر کلمه شهر یا دیه به آن علاوه شود «سرخ ده» یا «سرخ شهر» می‌شود و ما در همین ناحیه لنجان دیه دیگری داریم به نام «ده سرخ» و از کلمه «سرخ» باز هم دیه‌های بسیار داریم که به علت رعایت اختصار از آنها یاد نمی‌کنم.

اصلاً اطلاق «سرخ» بر نام محل به صور مختلف در ایران، سابقه دارد. سرخان نام قبیله و «سرخ» معادل «شهر» مطلوب نظر ایرانی است. هم «سرخ» را نام ده قرار می‌دهد و هم همانند آن را چون «لال» (معادل لعل) و «رار» (معادل لال، معادل لعل). بنابراین این سهراب باستانی «سرخاب» نام داشته و گذشته از او نام پهلوانان و ناموران دیگری هم بوده است، هم به اسم سهراب و هم به اسم سرخاب. با واژه «سرخ»، «سرخاب» و ترکیبات دیگر آن قریب به صد و پنجاه محل در اطراف ایران نامبردار گشته است. (۲/ص ۳۰۸-۳۰۶) از آن جمله سرخ (اسفراین)، سرخ آب (بیرجند، گنبد کاووس)، سرخ آباد (اردستان، اصفهان، ورامین و غیره) و باز سرخاب (اردبیل و کرچ) و سرخ ده (زابل و ساری)

و سرخه (تبریز، دزفول و سمنان) و همهٔ اینها نشان علاقه‌ای است که هم نسبت به کلمه و هم نسبت به معنای آن داشته‌اند.

شهر: به صورت «شهر»، این نام باز در اطراف کشور نام امکانه بسیاری واقع شده است (۲/ص ۳۲۵) و از آن جمله است: شهرآباد (زاهدان)، سهراب (بروجن، سراب)، سهرابی (بندرعباس)، سهراییه (اردستان)، سهران (اصفهان، بندرعباس، جیرفت و نهاوند)، سهرکوه (بندرعباس)، سهرون (اهر و جیرفت)، شهرویه (اردستان)، سهرین (زنجان) و غیره. از میان همهٔ امثله‌ای که گذشت، نظر به قلت اطلاع از کیفیت حال و وضع آنها، که در خارج از اصفهان قرار دارند، ما در اینجا سخنی نمی‌گوییم، ولی به شرح امکانه و بقاعی که در اصفهان به این نام نامیده شده است، می‌پردازیم.

شهران: شهران دیه بزرگی است در ناحیت رویدشت اصفهان که بر حسب سرشماری عمومی سال ۱۳۴۵ جمعاً ۳۲۸ نفر جمعیت داشته است. در خود ده و در دور و کنار آن، هیچ اثر قدیمی و تاریخی دیده نمی‌شود، ولی از وضع ساختمان خانه‌ها و طاقهای خشتی و پی‌های ستبر، که نشان قدمت است، معلوم می‌شود که این دیه به موازات نام کهن تاریخی خود، سبق تمدن و حضارت داشته است و اکنون تنها نشانهٔ آثاری از آنها ناظر خبیر و بصیر را به چشم می‌رسد. گذشته از این آثار باقی مانده که نمونهٔ آن به وصف آمد، در این دیه اثر دیگری از قدمت باقی است و آن لهجه و زبان خاصی است که در این دیه و سایر دیه‌های اطراف آن مورد تکلم است. در این باره باید اجمالاً بگوییم که در دو دیه به نامهای گز و خورزوک (خورزوق) از دیه‌های دهستان برخوار واقع در جلگهٔ شمال اصفهان، لهجه و زبان خاصی رایج است که به لهجهٔ گزی یا بُرخواری نامبردار شده و با لهجه و زبان یهودیان اصفهان و زبانهای رایج در جلگهٔ اردستان شامل لهجه‌ها و زبانهای اردستانی، نطنزی، جوشقانی و قهرودی و ایبانه‌ای^۴ پیوند بسیار نزدیک دارد. بعضی از این زبانها مستقل می‌باشد، مثل قهرودی و نطنزی و اردستانی و زفره‌ای و بعضی از آنها گویش یا نیم زبان است و به صورت لهجه رایج می‌باشد که متأسفانه جز برخی از آنها بقیه مورد توجه و تحقیق قرار نگرفته است. این زبان، همان‌طور که اشاره شد، در رویدشت و جرقویه و دیه‌های اطراف دیه مورد نظر ما رایج است و قدمت و سابقهٔ تمدن این نواحی را نشان می‌دهد که ما محض اختصار به توضیح و تشریح آن نمی‌پردازیم.

اما ترکیب کلمه، همان است که در «شهر» گذشت، یعنی این واژه تغییر شکل یافته

کلمه «سرخ» است که ابتدا به صورت «سُخر» در آمده و بعد صورت حاضر «سرخ» را پیدا کرده است و می‌دانیم که سوخرا نام یکی از سرداران بزرگ ساسانی است و اساساً در ترکیب اسمهای قدیم حرف «ف» و «خ» جای خود را عوض می‌کنند؛ مثلاً «ژفره» ی اوستایی می‌شود: «ژرف» و «وفره» ی اوستایی می‌شود: «برف» و به این صورت «سُخر» می‌شود: «سرخ».

در ترکیب سهران، واژه مرکب از دو جزء «سهر» (معادل سرخ) و «ان» پسوند کثرت و اتصاف است، یعنی محلی که منسوب و متصف به «سرخ» است. شهر دیگری با همین نام بزرگ و درست شبیه «سهر و فیروزان» در ناحیت اردستان اصفهان واقع است، بسیار کوچک است و در سال ۱۳۴۵ فقط ۱۲ نفر جمعیت داشته است (۵/ص ۲). این دیه از نظر جامعه‌شناسی و خصوصیات دیگر دارای تمام ویژگیهایی است که در همه شهرستان اردستان رایج است، یعنی همه دارای زبانهای خاص (اردستانی و نطنزی و غیره) و صبغه تمدن کهن و آثار دیگر قدمت، از قبیل قناتهای طولانی و عمیق و سبک ساختمانی کهن، و غیره می‌باشند. گذشته از آثار دیگر خود، نام این دیه همچنان نشان‌دهنده قدمت آن است و باز هم به همان معنای «سرخ» و کیفیت تصور آن چنانکه گفته شد.

شهرویه: این دیه را در عداد دیه‌های دهستان زواره از شهرستان اردستان به حساب آورده‌اند. از دیه شهر اندکی بزرگتر است و بر حسب آمار همان سال ۳۵ نفر جمعیت داشته است. لازم نیست در ترکیب آن خیلی دور برویم. همه آنچه در مورد سهر گفتیم، در این مورد نیز وجود دارد، منتها تقطیع آن به این صورت است: «سهر + اویه». جزء اول «سهر» همان سرخ است و جزء دوم «اویه»، خود مرکب از دو جزء است، جزء نخست «آو» (OW) است، که در اوستایی به همین تلفظ به معنای آب است و در اطراف ایران و در روستاها هنوز هم به همین معنا و تلفظ رایج است و جزء اخیر آن «ها» علامت نسبت است و روی هم شهرویه، یعنی «سرخابه»^۵.

چون بر عهده گرفتیم که امکان نامبردار به این نام را در اطراف اصفهان معرفی کنیم، به نام دیگری می‌رسیم و آن سهرانچی است.

سهرانچی: نام صحرائی است از بلوک مارین اصفهان و چسبیده به قریه ولدان^۶. در تلفظ عامه این کلمه سورانچی تلفظ می‌شود، ولی پیداست که صحیح این واژه همان

سهرانچی است و در دفاتر جزء و جمع مالیاتی نیز همین گونه از آن یاد شده است. چون ساختمان و دهکده‌ای ندارد، از فهرست مرکز آمار ایران حذف شده است و ما هم به تفصیل درباره آن نمی‌پردازیم. همین قدر می‌گوییم که صحرایی است بسیار دلکش و با صفا و زمین آن نیز افتاده بر باختر اصفهان در بلوک دلکش ماریین قدیم و در قرب جوار دیه‌های قدیمی مثل رهنان و ورزان و آپاران و غیره که همه قدیمی و کهن هستند و ما را در اینجا مجال بحث نیست. در تقطیع سهرانچی می‌بینیم که آن به اجزاء «سهر + ان + چی» تقطیع می‌شود. جزء اول «سهر» و جزء دوم «ان»، همان است که در نامواژه سهران گذشت و «چی» علامت تصغیر است. بنابراین سهرانچی یعنی سهران کوچک.

سهرورد

نام دیهی است و همچنین نام یکی از دهستانهای بخش قیدار^۷، در شهرستان زنجان است. این ناحیه در دره و دامنه‌های جنوبی کوه قیدار واقع است و از بزرگ و کوچک تقریباً ۲۵ دیه دارد که جمعیت آن را ۱۲۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. مرکز دهستان قصبه کرسف^۸ است که خود از این پیش شهرکی بوده و تا هنگامی که یاقوت حموی در ایران بوده است (۶۱۴ ه.ق) شهرکی معتبر به شمار می‌آمده است. وی می‌گوید: «خرج منها جماعة من الصالحین و العلماء»^۹.

بینیم کیفیت ترکیب کلمه و معنای آن چیست. در بادی نظر آشکار می‌شود که «سهرورد» مرکب از دو جزء است، «سهر + ورد». اما جزء اول همان «سرخ» است که از صورت «سوخر» به صورت «سهر» تحول و تطور یافته است و در این شکی نیست. اما جزء دوم «ورد» در عربی از لغات دخیل است و از پهلوی «ورت» گرفته شده و به معنای «گل» است و بنابراین واژه «سهرورد» درست به معنای «سرخ گل» است که نام مناسب و زیبایی برای تسمیه محل است و در ایران امکان بسیاری به این نام زیبای «گل» نامبردار است از جمله گلان آباد (اصفهان) و جل مرز، معادل گل مرز (اصفهان)، جلادران، معادل گل آذران (اصفهان) و گلاب (اصفهان) و گله (بیرجند، جیرفت، ماکو، مراغه، هشت‌پر و غیره).

با واژه «گل» بیش از هفتصد محل در اطراف ایران نامبردار می‌باشد (۲/ص ۴۹۳-۴۸۸) که از آنها برخی سخت دلکش و دلرباست، چون گل‌روئی^{۱۰}

(بندرعباس) و معلوم می‌شود که خاطر ایرانی کهن در نامگذاری امکنه به «گل» توجه و تعلق بسیار داشته است. از این رو سهرورد ما هم، «سرخ گل» نامیده شده است.^{۱۱}

رجال و علمای بزرگی به سهرورد منسوب‌اند از جمله: شهاب‌الدین سهروردی، استاد شیخ اجل سعدی، ابو‌حفض عمر سهروردی و مهتر از همه شیخ اشراق، ابوالفتوح سهروردی، فیلسوف نامدار و بنیانگذار حکمت اشراق است.

چون سخن ما به پایان رسید، این نکته را نیز اجمالاً تذکر بدیم که بر حسب عکسی که هانری کربن فرانسوی، شارح و مفسر فلسفه شیخ اشراق در پشت یکی از کتب سهروردی چاپ کرده است، سرزمینی نشان داده شده است سرخ و خود این سرخی تناسب بسیاری با سرخ گل - که نام شهر اوست، دارد، البته این نامواژه را سرخ گل (به کسر اول) هم می‌توان خواند و معنی کرد، چنانکه گذشت.

پی‌نوشت

- ۱- ن. ک: مقدمه کتاب فرهنگ نامهای کهن اصفهان، (از همین نویسنده، در دست انتشار).
- ۲- در سرشماری سال ۱۳۷۵ جمعیت سهر و فیروزان به ۳۰۸۱ نفر رسیده است.
- ۳- یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل عنوان شهر. در اینجا از ذکر این نکته نمی‌گذریم که یاقوت این واژه را مخصوصاً به فتح «سین» ذکر می‌کند و پیداست که به فتح اول این واژه به معنای شهر است که بی‌تناسب نمی‌نماید، ولی تحقیق لغوی و صحیح آن همان است که به تفصیل ذکر آن می‌آید.
- ۴- برای اطلاع بیشتر از این زبانها و کیفیت آن، ن. ک: فرهنگ نامهای کهن اصفهان.
- ۵- گاهی اوپه به معنی نسبت است چون سیبویه، کاکویه، مهرویه، ذکروه، حسنویه و غیره در این صورت سهرویه یعنی سرخی و سرخو.
- ۶- برای واژه‌شناسی «ولدان» ن. ک. فرهنگ نامهای کهن اصفهان.
- ۷- نامواژه قیدار چون شکافته شود به دو جزء «کی» و «دار» می‌رسیم. جزء اول کی (key)، که در تعریب قی می‌شود، به معنی قنات سرگشاده است و با توسعه در معنی قنات معنی می‌دهد. در اطراف کشور به همین معنی امثله فراوان دارد چون: کیاب (تفرش) و کی‌آباد (رشت) و کیاسر معادل «کی اوسر» به معنی سراب قنات (بهشهر، ساری، کرج و غیره) و کی‌دشت

(بیرجند) و کیدان (بروجرد) و کیک به معنی کی کوچک (ایرانشهر) و بسیاری دیگر و جزء دوم از ماده داشتن به معنی جایی است که قنات دارد.

۸- قصبه کرسف که بر حسب نامش بسیار کهن و قدیمی است در تقطیع چنین است: «کر + سف»، معادل «گر + اسپ»، که به معنی قنات و مخفف کهریز است؛ مثل کرسنگ معادل کهریزسنگ (اصفهان) و کراب معادل قنات آب (سبزوار و مرند) و کران معادل کر + ان یعنی منسوب به قنات (اهواز، سیرجان و شهرکرد). جزء دوم «سف» درست معادل «اسپه» اوستایی، اسپ پارسی است و معمولاً در طی تطور واژه اسپ به اسف و یا به طور تخفیف یافته «سف» تلفظ می شود. در ایران امکان بسیاری با این صورت تطور یافته داریم: اسپریز معادل اسپریز (اصفهان) و اسفرجان (قمشه) و اسفهران (اصفهان) و اسفراین (خراسان) و بسیاری امکان دیگر و نامواژه روی هم رفته به معنی قنات اسپ است که نامی شناخته می باشد.

۹- یاقوت در کتاب معجم البلدان خود در ضمن بحث از شهرورد، برخلاف «شهر» که آن را با اول مفتوح ذکر می کند، در اینجا واژه شهرورد را با اول مضموم می آورد و با همین تذکر معلوم می دارد که تلفظ صحیح آن با ضم اول است.

۱۰- مرکب از اجزاء «گل + تیه» (پسوند نسبت)، یعنی منسوب به گل سرخ.

۱۱- در زبان پهلوی ورت (به فتح اول و ثالث) هم به معنی گل است (به ضم اول) و هم به معنی گرد و غبار است و با مسامحه به معنی زمین است. بنابراین شهرورد می تواند معنی سرخ گل (به کسر اول به معنی زمین) هم باشد ولی بر حسب امثله بسیاری که ذکر شد ظاهراً همان صورت و معنی اول اصح است، کمالاتی.

منابع

- ۱- ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات آگه، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲- پاپلی یزدی، محمدحسین. فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.
- ۳- جابری انصاری، حاج میرزا حسن خان. تاریخ اصفهان، به اهتمام جمشید مظاهری، انتشارات مشعل، اصفهان، ۱۳۷۸.

- ۴- فرهنگ جغرافیایی اصفهان، انتشارات سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، تهران، ۱۳۶۷.
- ۵- مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی ایران - ۱۳۴۵، نشریه شماره ۲۸۹ (اصفهان)، تهران، ۱۳۵۰.
- ۶- مهریار، محمد. فرهنگ نامهای کهن اصفهان، انتشارات نقش مانا و شهرداری اصفهان، (در دست انتشار).
- ۷- یاقوت حموی، ابی عبدالله. معجم البلدان، دار صادر بیروت، ۱۳۹۷ ه. ق.

